حمید سبزواری (شاعر) | امیر حسین فردی (نویسنده) | ابوالفضل عالی (گرافیست) | حسن شایانفر (محقق) | شهید رسول کاظم‌نژاد (عکاس) | شهید احمد زارعی (شاعر) | مهرداد اوستا (شاعر) | حسن روح‌الامین (نقاش) | مسعود شجاعی طباطبایی (کاریکاتوریست) | حبیب‌الله معلمی (شاعر) | علیرضا قزوه (شاعر) | محمد علی گودینی (نویسنده) | علی‌محمد مؤدب (شاعر) | محمد مهدی سیار (شاعر) | سیمین‌دخت وحیدی (شاعر) | امیر حسین صلواتیان (تصویرگر)

حاشیه‌نگاری بر بیتی از حافظ

۳۱

عشـــق پیشه پیشـــین ماســـت

علی قربان‌نژاد

در نوبت‌هـــای قبل به موضوعی به نام «ادوار تاریخی» اشـــاره کـــردم. دوره‌هایی که از نظر برخی از فلاســـفه‌ای که به آن باور دارند تحت سیطره یکی از اسما «جمالی» یا «جلالی» خداوند هستند. نیز با یادآوری نظر فیلســـوف و متفکر بزرگ مسلمان یعنی «محی‌الدین ابن عربی» گفتم که «عالم خیال» و «عالم وهم» منشـــا الهام به شـــاعران هستند. حالا چرایی بیان این دو مورد با هم و در مدخل این نوبت موضوع جالب توجهی است.

از مبعث رســـول گرامی و بزرگوار اســـلام(ص) تا زمان متفکر و فیلسوف و مفسر قرآن کریم یعنی ملاصدرای شیرازی (رحمت و رضوان خدا بر او باد) را یک دوره تاریخی می‌دانند. دوره‌ای که تحت سیطره اسماء جمالی خداوند بوده و لذا در آن دوره شاهد رشد و شکوفایی تمدن اسلامی و پیشرفت و پرچم‌داری مسلمانان در علم بوده‌ایم. از دوره رنسانس هم دوره دیگری آغاز شد که تحت سیطره اسماء جلالی حق تعالی بوده و در این دوره وضعیت امت اسلامی و وضعیت دشمنان این امت عکس گذشته شد. آیه‌ای از مصحف شریف است که در عین کوتاهی (تنها ۴ کلمه) اما بیانگر مسایل بنیادینی است که بشر در این عالم مبتلا به آن است. آن کلمات نورانی از این قرار است: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَق» این نوزدهمین آیه از سوره انشقاق می‌فرماید: «شما از حالی به حالی دیگر گرداننده می‌شوید.»

این گرداننده شدن از حالی به حالی دیگر هم می‌تواند شامل افراد باشد و هم شامل امت‌ها. به گمان این قلم الکن در قرن اخیر شمیم دوره تازه‌ای به مشام می‌رسد. به این موضوع، دست کم با مرور اتفاقات نیم قرن اخیر پی بردم. بر همین اساس است که در دهه‌های اخیر میل گرایش به اسلام و خاصه شیعه در بســـیاری نقاط افزایش یافته که نیجریه یکی از مصادیق آن اســـت. این مبحث طولانی است لکن تا همین جا برای منظور ما در این ایستگاه کافی می‌نماید. خب براساس همین دو موضوع (ادوار تاریخی و عوالم خیال و وهم) است که وقتی به سیر تاریخ ادبیات نگاه می‌کنیم می‌بینیم مثلا شاعران قرن‌های ششم، هفتم و هشتم و... گویی تحت آموزش یک استاد بوده‌اند و از یک فرد مبانی معرفتی را آموخته‌اند. این موضوع خود یک دلیل محکم اســـت بر نظر «ابن عربی» در مورد عوالم خیال و وهم. فعلا مباحث فوق را در گوشه ذهنمان بگذاریم تا در ادامه آنجا که به کار می‌آید فراخوانیم‌شان. در ادامه غزل زیبای «چرا نه در پی عزم دیار خود باشم» به دو بیت پایانی رسیدیم و از آنجا که در مصراع نخست بیت ماقبل آخر عبارت «رند» آمده بود تقریبا تمام نوبت قبل صرف شد به یافتن معانی و مفاهیم این عبارت مقبول نزد حافظ. با ذکر نمونه‌هایی از ابیات دیگری از حضرت استاد به یک جمع‌بندی در مورد «رند» رسیدیم و آن جمع‌بندی این بود: رند در منظومه فکری حافظ کســـی اســـت که وجودش مملو از عشق به خدا و اولیاء است و به همین واسطه عشق مخلوقات خداوند را نیز در دل دارد. رند فردی زیرک و زرنگ اما نه با معیارهای زنجیرشدگان خاکدان بلکه او زیرک و زرنگ است چون فریب این دنیا را نمی‌خورد. او پی برده که ابلیس مشاطه‌ای است که کارش بزک کردن دنیا و زر و زیور و مقام و شهرت و... است. بر همین اساس چشمان را و سپس دل و عقلش را بزک کردن‌ها نمی‌رباید. زیرک و زرنگ کسی است که با تمام وجود فهمیده هر چه هســـت خداســـت و غیر از او هیچ نیست؛ فهمیده که بهترین لذت‌ها و پایدارترین آرامش‌ها و امنیت‌ها در جوار پروردگارش است لذا بی‌قرار رفتن به جانب اوست اما تا وقتی امر از جانب او مبنی بر وقت عزیمت نرسیده عمرش را در این دنیا صرف کسب خشنودی خداوند می‌کند چون ایمان دارد که بهترین‌ها برای او و همه مخلوقات در خشـــنودی پروردگارش است. زیرک و زرنگ کسی است که کام خویش از طریق و راه سرسپردگان به دنیای فانی نمی‌جوید بلکه «از خلاف آمده عادت» طلب کام می‌کند؛ این یعنی او در ســـختی و رنج این دنیا به دنبال رسیدن به آسایش، راحتی و آرامش ابدی است. خلاصه آنکه رند یا به قولی زیرک و زرنگ کسی است که مسیر رسیدن به پروردگارش را یافته و با جان و دل در آن مسیر در حرکت است.

بیتی که در نوبت قبل ما را به خود مشغول کرد و همچنان در این نوبت نیز ما را به خویش مشغول خواهد داشت این است:

همیشه پیشـــه من عاشـــقی و رندی بود
دگر بکوشـــم و مشـــغولِ کارِ خود باشـــم

حضرت استاد در این بیت به خویشتن یادآوری می‌کند که همواره پیشه‌اش و کارش عشق ورزیدن و رندی بوده پس چرا نباید همچنان به همان کاری بپردازد که همواره مشـــغول آن بوده است. با توجه به توضیحاتی که به تفصیل در نوبت قبل و به صورت خلاصه در سطرهای فوق بیان شد مفهوم رندی را تا حدود زیادی دانستیم. لکن به گمان این قلم الکن مشکلی که در این بیت باید حل شود این است که این قید زمانی که به صورت «همیشه» در ابتدای بیت آمده ناظر به چه زمانی است؟!

آنچه در ابتدای این مطلب به عرض رسید را حتما در گوشه ذهن دارید. حال با توجه به آنها به این بیت از «سلمان ساوجی» بنگرید:

رندی و میخوارگی، قِـــسم من امروز نیست
عادت دیرین دل، پیشـــه پیشـــین ماست

«خواجه جمال‌الدین سلمان» مشهور به «سلمان ساوجی» در دهه اول قرن هشتم هجری در ساوه متولد شد. سلمان ساوجی فاصله سنی کمی با حافظ داشته و یحتمل چیزی بیشتر از یک دهه از حافظ بزرگ‌تر بوده است. شباهت بسیار زیاد معنایی در بیت‌های هر دو شاعر هم گواهی است بر سخنانی که در ابتدای این نوبت به عرض رســـید و هم اینکه شـــاید این شباهت معنایی بتواند به ما در یافتن زمانی که منظور نظر هر دو شاعر بوده کمک کند. به عبارتی می‌خواهیم بدانیم که آن «همیشه»ای که حافظ گفته و «پیشین» که سلمان ساوجی گفته ناظر بر چه دوره‌ای از زندگانی آنها بوده است.

نخستین چیزی که می‌تواند راه‌گشای ما باشد بیت‌های نخست غزل مورد بحث حافظ است. اگر خاطر مبارکتان باشـــد در این باره که «دیار خود»، «کوی یار» و «شـــهر خود» در دو بیت نخست غزل حافظ اشاره به کجاست سخن گفتیم. اینکه همه ما انسان‌ها در عوالم پیشین و خاصه در عالم ماقبل این عالم یک زندگی در جوار رحمت و امنیت خداوندی داشتیم و در شعر شاعران پیشین ما غم و اندوه از جدایی از آنجا به وفور دیده می‌شود. از داستان نی مولوی تا «شوق مسکن» و «داد غریبی» باباطاهر همه ناله و اندوه از جدایی از آنجاست. البته منظور این بزرگواران اندوه و ناله بابت دوری از یک جا نیست بلکه به این خاطر اســـت که در آن عالم ما در جوار رحمت و نور خداوندی بودیم و دایم در حال کســـب معرفت شهودی و در معرض تابش خیره‌کننده‌ترین و زیباترین و لذت‌بخش‌ترین انوار عشق خداوند نسبت به ما.

عرفای ما دلتنگ آن جریان عشق میان بنده و خداوند بوده‌اند. اگر هم اکنون ارواح همه انسان‌ها از آن خلسه‌ای که در آن هستند بیدار شوند و به یاد آورند که کجا بوده‌اند دیگر هیچ انسانی به این راحتی نمی‌تواند زندگی را ادامه دهد. اگر به یادآوریم که از کجا به کجا آمده‌ایم یحتمل انســـان‌ها همه طالب مرگ خواهند بود تا دوباره به نزد خداوند بازگردند. همچنین ســـلمان ساوجی در آغاز آن غزل خود که بیتی از آن را در سطرهای بالاتر عرض کردم آورده است:

مســـتی و عشـــق از ازل، پیشـــه و آیین ماست
دین من این است و بس، کیست که در دین ماست

پس منظور حافظ از عنوان کردن «همیشه» در آن بیت اشاره به عوالم پیشین است. در حقیقت هر دو شاعر می‌خواهند به وجه تمایز انسان با دیگر آفریدگان خداوند متعال اشاره کنند که «عشق» است. پس ما در عوالم پیشین در پرتو تابش عشق خداوندی بوده‌ایم و جریان عشق میان خالق و مخلوق از آن عوالم آغاز شده و شاعران ما در بیت‌های مذکور امتداد آن را در این عالم طلب می‌کنند.

در بخش پایانی نخســـتین مطلب از این سلسله مطالب سطرهایی ذکر شد که هم از بابت یادآوری لطف خداوند در حق این قلم الکن و هم از بابت ارتباط به موضوع این نوبت آنها را پایان بخش سخنان این نوبت قرار می‌دهم. در آن مطلب پیرامون این بیت سخن به میانه آمده بود:

من که ملول گشـــتمی از نفس فرشـــتگان
قـــال و مقـــال عالمی می‌کشـــم از برای تو

و در بخش پایانی توضیحات پیرامون این بیت ذکر شده بود: اکنون سؤال این است که چرا شاعر به دوش کشیدن قال و مقال با عالمی راپسندیده؟ برای پی بردن به پاسخ به این بیت که از یک غزل دیگر حافظ است دقت کنید: «جلوه‌ای کرد رُخَت دید مَلَک عشق نداشت / عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد» عشق را عرصه تجلی باید که این عرصه را داشتن اختیار به درجه اعلی می‌رساند چرا که آدمی در این دنیا همواره بین دو امر خیر و شـــر واقع اســـت. بر همین اساس است که آدمی در عالم ماده دائم بر دو راهی‌های انتخاب قرار می‌گیرد و آزاد است تا به هر کدام از جوانب متمایل شود و در این مرحله اگرچه بدن آدمی و تمایلات نفســـانی او قدرت و کشـــشی بسیار قوی دارد اما آنچه می‌تواند بر آن غلبه یابد تنها قدرت عشـــق است. عشـــق به خداوندی که آدمی را با کمال عشق خویش آفریده، پروردگاری که در کمال قدرت و بی‌نیازی آدمی را و بلکه تمام موجوداتی را که آفریده، دوست دارد و به آنها عشق می‌ورزد. در دنیا اســـت که اگر آدمی بخواهد می‌تواند به پروردگارش عشـــق بورزد و به تبع آن عشق به تمام آفریده‌های او را نیز در دل داشته باشد: «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست» (سعدی)

پس پاسخ آن سؤال این است که شاعر قال و مقال عالمی پر از درد و رنج و اندوه را فقط به این خاطر پسندیده که این عالم می‌تواند عرصه‌ای باشد برای تجلی عشق خالق و مخلوق به یکدیگر.

روشنفکران به روایت روشنفکران- ۱۷

تازیانه‌های روشنفکری بر پیکر فرهنگ ایرانی

این مطالب هدفـــی را به‌طور خاص پی نمی‌گیرند بلکه آنها از سویی به بیان نوشته‌های کسانی می‌پردازند که دوره‌ای در آب و هوای روشـــنفکری زیست کرده‌اند و از ســـوی دیگر قطار کلماتی که ذیل هر ایســـتگاه از «روشنفکران به روایت روشنفکران» می‌آید درصدد است به اقتضای آنچه در متن به آن می‌رسیم به ارائه توضیح پیرامون رویدادها و تبیین علل آنها بپردازد.

سرویس ادب و هنر-
این سلسله مطالب را به توفیق حضرت باری‌تعالی تا نوبت شانزدهم پی گرفته بودیم و چندی در انتشار آنها وقفه‌ای رخ داد؛ لکن منت خدای را که آن ایام سرآمد. در واپســـین نوبت‌های این سلسله مطالب که با مرور و تبیین تقریرات مرحوم جلال آل احمد آغاز شد و تاکنون ادامه یافته است به این بخش از نوشتار آن نویسنده بزرگ معاصر رسیدیم که می‌گوید:

«...کار او [همایون صنعتی‌زاده] بالا گرفت و مربع همایون- بار قاطر- خانلری- خواجه نوری، داشت می‌شد چهار گوش پی بنای مطبوعات رســـمی و نیمه رسمی و روی دانه شوقی که تو و امثال تو از سر بی‌خبری در پهن دان همایون کاشتید، علف‌های هرز فراوان سبز شد به صورت کتاب‌ها و مؤسسه‌ها و بند و بست‌ها و او پس از مترجم‌ها ســـراغ ناشرها رفت و دست یک‌یک‌شان را در حنایی فرو کرد که با بوی دلار و بلیط بخت‌آزمایی آب گرفتـــه بودند و بعد ســـراغ مجله‌ها. «ســـخن» را همین جوری خرید و راهنمای کتاب را و بعد همه‌شان را دســـت به دهان خودش نگاهداشت و نگاهداشت تا بوق انحصار کتاب‌های درســـی را دکتر مهران زد. وزیر فرهنگ وقت به کمک فاطمی نامی که معاون فرهنگ بود؛ اما نانخور رســـمی همایون. و ما در آن ایام (۳۸) و (۳۹) مشاور بودیم در تعلیمات متوسطه و میدیدیم که چگونه فرهنگ مملکت دارد بدل می‌شود به شعبه‌ای از شـــعبات بنگاه فرانکلین آن وقت بود که صاحب این قلم به وحشـــت افتاد و من هـــم که مبادا در بنای این ظلم آباد، تو هم ســـهمی داشته باشی و چه باید کرد؟ جواب خیلی ســـاده بود. نردبان را بکش و اگر می‌توانی خری را که بالای منبر برده‌ای بیاور پایین و این جوری بود که راه افتادیم که هر گناهی را کفاره‌ای و گزارش‌ها بـــه فرهنگ- به رئیس- به وزیر و همه بی‌فایده و مبادا دیر شده باشد؟!»

در نوبت‌های پیشین در مورد «بارشاطر» و «خواجه نوری» توضیحاتی ارائه کردم و تا حدی که این ستون و بضاعت اندک این قلم اجازه می‌دهد به تشریح کارنامه این دو فرد نشســـتم. حال و در این مقال به ادامه متن آل احمد بپردازیم که از قضا در سطرهایی که از این‌جا به بعد به آنها می‌رســـیم آن بزرگمرد با غیرت دینی و ایرانی‌اش متوجه این شـــده بود که اتفاقاتی در حال رخ دادن است که اگرچه آنها شاید اصلاً به چشم کسی نیایند اما مانند همان رخنه کوچکی هستند که در دیواره سد ایجاد شده و همان رخنه کوچک می‌تواند در یک زمان غافلگیرکننده موجبات ایجاد گسست در مقاومت سازه ســـد را پدید آورند و ناگاه فرو ریزد و... سپس مردمان پایین دست را سیل عظیمی با خود خواهد برد...

همچنین در نوبت‌های قبل به این موضوع اشـــاره شـــد که «همایون صنعتی‌زاده» وقتیِ مدیریت جایی مانند مؤسسه فرانکلین را پذیرفت عملاً به عنوان کارگر فرهنـــگ مهاجم آمریکایی نایل آمـــد. در آن زمان که روزنامه‌ها، مجلات و کتاب اصلی‌ترین رسانه‌ها به شمار می‌رفتند صنعتی‌زاده «پس از مترجم‌ها ســـراغ ناشرها رفت و دســـت یک‌یک‌شان را در حنایی فرو کرد که با بـــوی دلار و بلیط بخت‌آزمایـــی آب گرفته بودند و بعد سراغ مجله‌ها. [مجله] «سخن» را همین جوری خرید و راهنمای کتاب را و بعد همه‌شـــان را دست به دهان خودش نگاهداشت و نگاهداشت تا بوق انحصار کتاب‌های درســـی را دکتر مهران زد.» هدف او از خریدن مجلات ایجاد شبکه‌ای از رسانه‌ها بود.

لکن از همه اینها مهم‌تر موضوعی است که در ادامه مرحوم آل احمد با عنوان «انحصار کتاب‌های درســـی» به آن اشـــاره می‌کند. یحتمل منظور آل احمد از دکتر مهران؛ دکتر محمود مهران است. او در سال ۱۳۳۴ در کابینه «حسین علاء» به وزارت فرهنگ رسید و مدت دو سال در این سمت بود. پس از کابینه علاء، منوچهر اقبال به نخســـت‌وزیری رســـید و محمود مهران را در وزارت فرهنگ تثبیت کرد و قریب ســـه سال و نیم در آن سمت بود. در کابینه شریف امامی نیز مدت کوتاهی وزارت فرهنگ را برعهده داشت.

چنان‌که آل احمد نوشـــته در دوره وزارت محمود مهران، با کمک معاون وی که از او با عنوان «فاطمی» یاد شده که به تاکید متن «معاون وزیر فرهنگ بوده اما

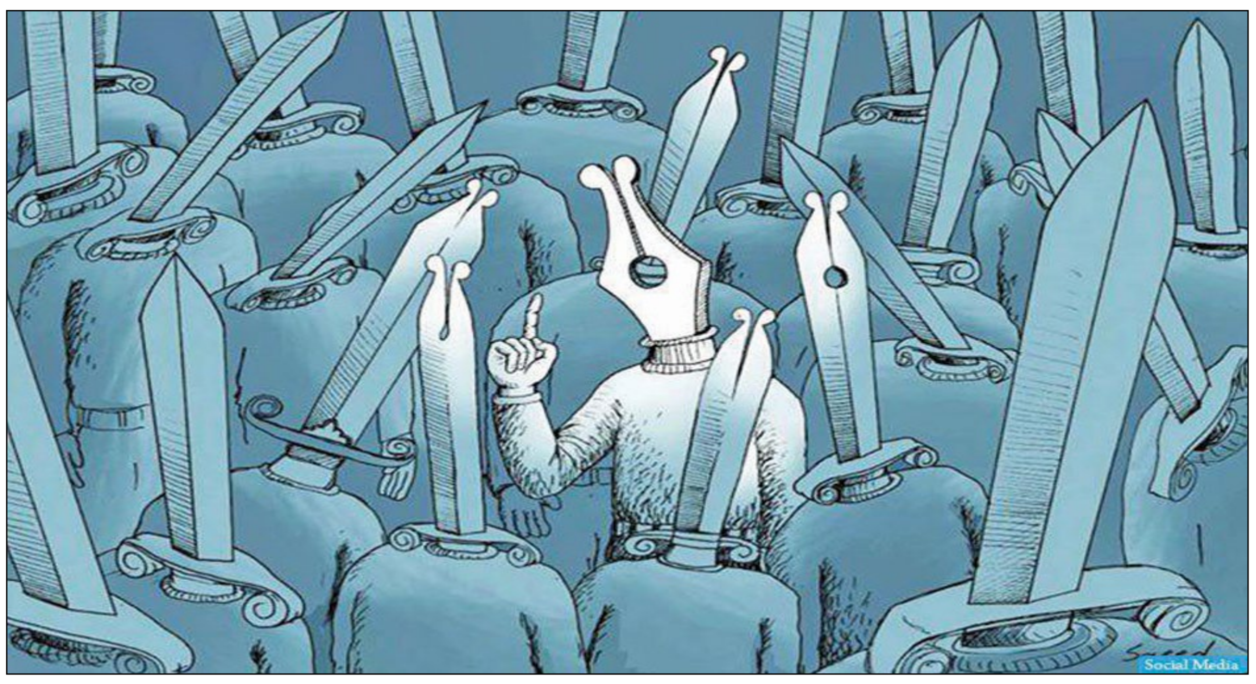

نان خور رسمی همایون صنعتی‌زاده» اتفاق بسیار مهمی رخ می‌دهد که عبارت بوده از اعطای انحصار کتاب‌های درسی به مؤسسه فرانکلین.

آمـــوزش و پرورش هر مملکتی ســـتون فقرات آن کشـــور است. یک فرد که دچار ضایعه نخاعی شود چه اتفاقـــی برایش رخ می‌دهد؛ او از حرکت خواهد افتاد و به وضعیتی دچار خواهد شد که برای انجام بسیاری از کارهای ساده روزمره نیازمند کمک دیگران است. حال اگر استعمارگران بتوانند آموزش و پرورش یک مملکت را (که عرض شد همچون ستون فقرات جامعه است) دچار ضایعه کنند قطعاً آن ملت دیگر قدرت حرکت نخواهد داشـــت و آن کشور و سرزمین برای کوچک‌ترین کارها نیز نیازمند استعمارگران خواهد بود.

موضوع بســـیار تأسف‌آور این است که نه تنها فقط چاپ کتاب‌های درسی بلکه حتی تعیین و تهیه محتوای کتاب‌های مذکور نیز در اختیار شعبه ایران یک مؤسسه آمریکایی به نام فرانکلین گذاشته شده بود. محمدرضا پهلوی که هم خود و طرفدارانش (جماعت واپســـگرای سلطنت‌طلب) به شدت مدعی حراست پهلوی پدر و پسر از فرهنگ ایرانی بوده‌اند تنها در مقابل همین یک فقره چه چیزی برای گفتن دارند؟!

«ایرج افشار» از دوستان نزدیک همایون صنعتی‌زاده در این‌باره گفته اســـت: «...طـــرح دیگری که همایون صنعتی‌زاده در تهیه و اجرای آن مؤثر بود تهیه کتاب‌های درسی و چاپ آنها بود. کار در دو جبهه بود. نخست تهیه بود که دبیران و استادان برجسته را برای آن منظور به کار گرفت و نشر آن منظور توسط سازمان خدمات اجتماعی (وابسته به اشرف پهلوی) می‌شد... ناگفته نگذارم که این کار در زمان وزارت دکتر «پرویز ناتل خانلری» و مدیرکلی «محمدامین ریاحی» صورت اجرائی یافت...»

چنان‌که در سطرهای فوق آمده کار تهیه محتوا نیز به عهده این مؤسسه آمریکایی بوده و عمق فاجعه است. معلوم نیســـت یک دستگاه عریض و طویل در سلطنت پهلوی که به آن وزارت فرهنگ گفته می‌شد خود به چه کارهایی مشغول بوده که یکی از مهم‌ترین وظایف خود (که تهیه محتوای کتاب‌های درسی و انتشار آنها بوده) را به شـــعبه‌ای از مؤسسه اجنبی واگذار کرده بود؟! این موضوع آنگاه فاجعه بارتر می‌نماید که متوجه می‌شویم در زمان وزارت شخصی مانند «پرویز ناتل خانلری» این زد و بندها رخ داده است. خانلری شخصی است که از شعرا و ادیبان این مرز و بوم بوده ولی این موضوع را به وضوح در این فقره می‌بینیم که چگونه تفکرات روشنفکری آدمی را حتی اگر از فرق ســـر تا نوک پا آمیخته با فرهنگ و ادبیات باشد نسبت به حفظ و حراست از فرهنگ مملکت خویش در برابر استعمارگران غربی بی‌حرکت و خنثی و منفعل می‌سازد.

روشنفکری تنها یک ویترین است که در آن مجسمه شعارهای پرطمطراق را به نمایش گذاشته‌اند. این تازه بخش خوب روشنفکری است. یعنی بخشی که در آن روشنفکران با شعارهای ویترینی، خود را مسئول حفظ و حراست از فرهنگ کهن ایران زمین وانمود می‌کنند. اینکه عرض کردم بخش خوب نه ســـبب خوب بودن ذاتی این سیاق روشنفکران بلکه در مقایسه با آن بخش دیگر به این یکی بخش عنوان «خوب» اعطا کردیم. بله واقعاً آن بخش دیگر تا این حد ســـیاه و تاریک و حتی بســـیار عجیب است و آن بخش عبارت است از تبدیل شـــدن روشنفکران به ســـربازان فرهنگ مهاجم برای ویران کردن فرهنگ ایران زمین. برای نمونه به موضوع «میرزا فتحعلی آخوندزده» می‌توان اشاره کرد که او را جزو چند نفری می‌دانند که سرسلسله روشنفکری در ایـــران بوده‌اند. این فرد پس از رفتن از ایران به تفلیس به نوشتن و اجرای نمایشنامه‌هایی پرداخت که موضوع آنها هجمه و لجن‌پراکنی علیـــه مبانی اعتقادی ملت ایران بود. این فرد به ترکیه نیز سفر کرد و در برهه‌ای مقاله‌ای نوشت که در آن به لزوم تغییر الفبای فارسی و جایگزینی الفبای لاتین به جای آن بود.

زبان بخش اعظم هویت هر ملتی را می‌سازد. زبان آن‌قدر مهم است که «مارتین هایدگر» که بسیاری او را بزرگ‌ترین فیلسوف قرن بیستم می‌دانند در مصاحبه با یک فرد ژاپنی می‌گوید: «زبان، خانه وجود است.» برای آنکه درک کنیم هایدگر چه اهمیتی به زبان داده است باید بدانیم «وجود» در فلسفه چه جایگاهی دارد. یافتن ســـاده‌ترین و موجزترین مســـیر برای تشریح این مهم به نظر امری چندان ســـاده نمی‌آید. در فلسفه اسلامی خداوند متعال «واجب الوجود» است و همه آفریده‌های او «ممکن الوجود». خداونـــد «واجب الوجود» خوانده می‌شـــود چون وجود همه موجودات دیگر وابســـته به اوست. یک فیلسوف مسلمان منشأ و مبدا همه موجودات را خداوند می‌داند و وجود او قائم به ذات خویش است. حال تصور کنید یک فیلسوف که ملحد است و اعتقادی بـــه خداوند ندارد لاجرم در تفکرات و تقریراتش خدا را از مبدا و منشـــأ همه موجودات برداشته حال باید چه چیـــزی را به جای او بگذارد؟ به ســـاده‌ترین زبان باید گفت که این قبیل فلاسفه معمولاً یک وجود عام را در نظر می‌گیرند که ماده و انرژی بوده و پیدایش چیزهای دیگر را محصول بر همکنش ماده می‌دانند.

پس به این صورت مشخص شد که وجود نزد فلاسفه (توحیدی یا غیرتوحیـــدی) از اهمیت بالایی برخوردار اســـت. آدمی اگر خانه‌ای نداشته باشد (چه آن خانه از چوب و خشت و ســـنگ بنا شده باشد چه یک عارضه طبیعی مانند یک غار باشد) وجودش بسیار شکننده و در معرض خطر است.

از جانب دیگر انســـان‌ها و یا از طـــرف حیوانات و حشرات و یا حتی رخدادهای طبیعی مانند رعد و برق. وقتی گفته می‌شود که زبان خانه وجود است یعنی زبان جایی است که وجود ما را تداوم می‌بخشد و هویت ما را شکل می‌دهد. چنان‌که کسانی مانند حافظ و سعدی و صائب و فردوســـی و... در زبان شعرشان همچنان تداوم یافته‌اند. حالا در نظر بگیرید روشنفکرانی از آخوندزاده تا خانلری چگونه می‌توانند خود را پاسدار فرهنگ و هویت ایرانی معرفی کنند وقتی اقدامات آنها (مانند پیشنهاد تغییر الفبا آخوندزاده) و یا انفعال آنها (مانند سپردن کار آموزش فرزندان ایران زمین به یک مؤســـســـه آمریکایی مانند خانلری) همچون تازیانه‌هایی بر پیکر فرهنگ ایرانی فرود آمده است؟!...

اسب تروای عصر ما

علیرضا چخماقی

در روزگار ما، به دلایل مختلف، در هم‌آمیختگی و امتزاج بســـیاری از امور و رویدادها چنانست که فی‌المثل، سیاست یا از درهای گشادهٔ هنر و ادبیات وارد می‌شود یا از مدخل جامعه‌شناسی؛ گاه نیز بنا بر اقتضائات، با ورود به میدان‌های ورزشی مردم را سرگرم می‌سازد و اگر این مبادی ورودی را مقرون به صرفه نبیند، راهش را کج می‌کند تا در نمایشی متفاوت، با نقش‌آفرینی بر پردهٔ سینماها یا صحنهٔ نمایش‌ها، اهداف خود را دنبال کند.

به هـــر صـــورت، ســـرانجام ایـــن بازی‌های فرصت‌طلبانـــه و زمینه‌چینی‌هـــای مختلـــف که یک ســـره به منظور فریـــب دادن و همراه کردن زودباوران انجام می‌شـــود این است که گروهی از

مردم عادی تحت تأثیر تبلیغات ناراســـت و انبوه دیده‌ها و شـــنیده‌هایی که غالبا جعلی‌اند، درپیچ و خمِ گذرگاه‌های بی‌شـــمارِ هـــزار تو و لابیرنتی که رِســـانه‌های مکتوب و مجازی پیش‌رویشـــان گشوده‌اند، سرگردان شوند و گرفتار آیند.

بازی کثیف و نمایش گول زننده‌ای که از همان آغاز، پایان آن به سود سرمایه‌داران و قدرت‌طلبان تنظیم شده است.

در چنیـــن رهگذر ســـخت و پیچیده‌ای که طراحـــان (به ویـــژه در فضای مجـــازی) به قصد آســـان‌نمایی، مســـیر آن را به شـــکلی جذاب و فریبنده آراسته‌اند، گاه خیلی از حرف‌های جدّی، به لودگی‌های استهزاءآمیز ختم می‌شوند و برعکس، بســـیاری از همان لودگی‌های سخیف و بی‌مایه، در پایان کار، شـــکلی جدّی بـــه خود می‌گیرند و ســـرانجامی غم‌انگیز و تأســـف بار پیدا می‌کنند و این روند تکراری و البته هر بار در قالب‌های تازه و شگردهای نوین، همهٔ آن چیزی است که به صورت شبانه‌روزی، افکار عمومی بسیاری از مردم جهان را بی‌وقفه آماج حمله‌های نامحسوس قرار می‌دهند.

در این میان، تنها کسانی از تیر و ترکش این حملات نرم، امّا مسموم و خطرناک مصون خواهند ماند که به ســـپری از فهم و آگاهی مجهز باشند و با چشمانی باز و هشیاری هر چه تمام‌تر، با علم به خباثت توطئه‌گران، هم دروازه‌های استقلال و حریم امنیّت خویش را به روی اسب‌های تروای دشمنان، بســـته نگاه دارند و هم ساده‌لوحانِ ظاهربین را، از فریب و خدعهٔ مهاجمان پنهانکار آگاه کنند.

بـــا در نظر گرفتن چنین واقعیتی، از آنجا که ایران عزیز ما هم، کم یا زیاد، خالی از ستون‌پنجم دشـــمن و خیانت خائنین نبوده و نیست؛ بنابراین حفظ هشیاری و ضرورت راه بستن بر خطاکاران و خیانت پیشه‌گان، امری است بسیارحساس که مردم و مسئولان، همواره باید نسبت به آن اهتمام ورزند.

و امّـــا این خطاکاران و خیانت‌پیشـــه‌گان که شـــریک دزد و رفیق قافله‌اند و در پوشـــش‌های مختلف، تیشـــه بر ریشـــهٔ بود و نبود استقلال ما می‌زنند، کیانند و گرد چه مدارهایی می‌گردند؟

بـــا ادای احتـــرام بـــه نویســـندگان واقعی و روزنامه‌نویسان پاک‌سرشت و حق‌نگار (که الحمدلله تعدادشان هم کم نیست) امّا با تأسف فراوان، در این میان هستند افرادی هم که به دلایل عدیده، با وجود اینکه شایستگی و صلاحیّت این را ندارند کـــه نام خود را نویســـنده و روزنامه‌نگار بگذارند، ولی برای پیش بردن اهداف شـــوم خود، ابزار کار خود را نویســـندگی و روزنامه‌نگاری قرار داده‌اند، انتخابی که نه بر مبنای استعداد و توانایی حرفه‌ای و به قصد بهره‌گیری از قدرت قلم برای نمایاندن واقعیات و روشـــن کردن حقایق، بلکه بر اساس وارونه‌نمایی و جعـــل وقایع و در محاق قراردادن حقیقـــت، پایه‌گذاری شـــده و نتیجهٔ محتوم آن متزلزل کردن افکار عمومی به منظور فریب مردم است، البته می‌توان چنین انگاشت که عده‌ای از این قبیل نویســـندگان، در ابتدای امر، با چنین نیتی وارد این عرصهٔ در واقع مقدّس نشده باشند و بعدها در طول مسیر، به دلایل و اشکال مختلف، کجروی و انحراف دامنگیرشان شده باشد؛ که در هر حال، نتیجهٔ کارشان جز وطن فروشی و خیانت به مردم نیست.

از این ســـو و در نگاه اوّل، شـــاید عده‌ای بر اثر خوش طینتی و حسن نیّت و گروهی هم در نتیجهٔ ســـادگی یا بی‌اطلاعی، هضم این واقعیّت تلخ، که فلان نویســـنده یا روزنامه‌نـــگار و بهمان کتاب یا نشـــریه، وسیلهٔ نشـــر افکار و خواستهٔ بیگانگان به شمار می‌رود یا دست کم، بر خلاف مصالح ملّی و منافع اجتماعی، عمل می‌کند؛ برایشان ثقیل و باور نکردنی باشد و بر این پندار باطل، دل خوش دارند که با وجود دستگاه‌های نظارتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ادعای وجود نویسندگانی با ماهیّت ضد ملّی و فراتر از آن ضد دینی، به دور از واقعیّت یا آمیخته با اغراق باشد.

این عزیزان، خوب است بدانند ادعای ما در این نوشـــته، منطبق با آثارِ خود نویسندگان و فعالیتِ ایشان، در مطبوعات و فضاهای مجازی است و نه بر پایهٔ حدس و گمان یا احتمالات.

بنا بر این در چنین فضای سنگین و نامطلوبی که آزادی ملّت‌ها و اســـتقلال کشـــورها و به تبع آن، عدالت اجتماعی، رفاه و امنیّت جوامع انسانی و ارزش‌هـــای اخلاقی، در پای منافع نامشـــروع و ضد بشری گروهی بســـیار کوچک، امّا پرهیاهو و جنجال‌آفرین قربانی می‌شود، بسیار ساده انگارانه و غیرعقلانی اســـت اگر تصـــوّر کنیم فعالیّت‌های گســـتردهٔ این‌گونه پایگاه‌های تبلیغاتی و مقاصد شوم آنان، کشوری با اهمیّت مضاعف ایران را در بر نمی‌گیرد، برعکس، واقع بینی و دور اندیشی حکم می‌کند که بدانیم در سایهٔ خواب غفلت بخشی از مســـئولین و همدستی روشنفکران قلابی با آن‌ها، عوامل نفوذی، در دل اســـب‌های تروایی که بر بال امواج ســـوارند، با عبور از دروازه‌های امنیّت فکری و ســـلامت روانی جامعه، در فضای آشفته‌ای که از در هم آمیختن راست و دروغ به‌وجود می‌آورند، در جنگی مغلوبه، دشمن را یاری می‌کنند.

نکتهٔ مهّم اینکه این خنجر زنندگان به پشـــت مردم، علاوه‌بر پوشش همسان، از نظر شکل و قیافه هم تفاوت چندانی با نیروهای خودی ندارند و تنها دل سیاه، عقده‌های انباشته از تمایلات دنیاپرستی، امیال شـــیطانی و عطش ذلت‌پذیری آنان در برابر بیگانگان است که با بقیهٔ مردم، متفاوتشان می‌سازد که متأســـفانه این تفاوت‌های فاحش درونی نیز با چشمان ظاهربین قابل رؤیت نیست؛ مگر آنکه از خلال گفته‌ها و نوشـــته‌ها و لایهٔ زیرین افکارشان به نظر آید که این هم البته برای بسیاری از مردم ممکن و مقدور نیست و تنها متولیان امور انتشارات و رسانه‌ها هســـتند که بنا به شرح وظایفی که بر عهده دارند، باید نگهبان و حافظ فضای فرهنگی و رسانه‌ای کشور از آلودگی دروغ و وطن‌فروشی باشند و این عرصه را که می‌تواند بیدارکننده و امیدآفرین باشد، از حضور مسموم و گستاخانهٔ عوامل دشمن پـــاک نگـــه دارند، امّـــا دریغا که چنین نیســـت.

اکنون باید در پیِ پاسخ این پرسش بود که چارهٔ کار چیست و در برابر این رخنه کردگان در حریم پاک میهن، که نخستین هدف آنان سنگ‌اندازی به دژ اسلام، در جایگاه مهّمترین پشتوانهٔ استقلال سیاسی و هویت دینی و فرهنگی مردم است، چه باید کرد؟

این سؤال، یعنی دفع شرّ نفوذی‌های به اصطلاح فرهنگی و رسانه‌ای، اگر چه از سوی افراد مختلف، جواب‌های یکسانی را نخواهد گرفت و افراد عموماً با توجّه به درک و دریافت خود و زمینه‌های ذهنی و جهت‌گیری‌های سیاســـی- اجتماعی که دارند، اظهار نظرهای متفاوتی خواهند کرد؛ امّا به نظر این نگارنده، گام نخست در دفع آفات این موریانه‌های آسیب‌رسان، که در بطن فضای فرهنگی و رسانه‌ای ما، جا خوش کرده‌اند، شناخت کامل و دقیق ماهیّت ضدِ انسانی و هویّت بیگانه‌پرستی آن‌ها برای مردم است و تبیین نقشه‌های کوتاه و بلندمدتی که آنان در جهت منافع شـــخصی خود و تحریک‌کنندگان خارجی در سر می‌پرورند.

البته بسیار طبیعی اســـت که افشای ماهیّت ضدملّی و مردم‌ســـتیزانهٔ کســـانی کـــه وقاحت و دروغ‌پراکنی را پیشـــهٔ خـــود کرده‌اند، جیغ و داد آن‌ها و محافل نزدیک و مرتبط با ایشـــان را بلند خواهـــد کرد و با بی‌حیایی هر چه تمام‌تر، ســـعی خواهند کرد آســـمان و ریسمان را به هم ببافند تا حقیقت امـــر و واقعیّت ماجرا واژگونه و خود را نه تنها بی‌گناه، که هوادار مردم هم نشان دهند و به همین نســـبت، طرف مقابل را از انواع تهمت‌ها و برچسب‌ها بی‌نصیب نگذارند.

بسیار خوب، حالا این نفوذ کردگان در ساختار سیاسی و اجرائی کشور و این موریانه‌های مشغول به تخریب در ساختمان فرهنگی- اجتماعی آن و این تبر به دستانِ به جانِ درختان سرسبز باغ انقلاب افتاده، کیانند و کجایند؟...

اینکه کیانند، از نظر تنوع شکلی و شخصیّتی، طیـــف وســـیعی هســـتند از ضدانقـــلاب و از انقلاب‌بریدگان تا نورسیدگانِ ظاهر بین و غرب‌پسند و دنیاپرستان راحت‌طلب و نیز برآمدگان از اصلاب پاکان روزگار، که در گذر از مسیر زندگی و در پیچ و خم امتحانات آن، در شمار فرزندان حضرت نوح (علی نبیّنا و علیه‌السلام) قرار گرفته‌اند...

اینـــان گاه ملبّس به لباس روحانیّت‌اند و گاه در پوشـــش وکالت و وزارت یا نویسنده و فیلمساز که توسط رسانه‌ها و فرصت‌طلبان همسو، همواره بادکنک نامشان پر و به آسمان فرستاده می‌شود... برای بعضی از ایشان عنوان فعّال سیاسی انتخاب می‌شـــود و بعضی دیگر را هم فیلسوف(!) معرفی می‌کنند، برخی را هم بی‌تناسب با معنی و مفهوم اسطوره، چنان در قلّهٔ توهّم و در جایگاه اسطوره‌ها مســـتقر می‌ســـازند که امر به خود این «به بازی گرفته شـــدگان» نیز مشتبه می‌شود و بسیاری از اوقات، بی‌خبر از همه جا، در نقش «بازیگر» ظاهر می‌شوند. همهٔ این افراد با وجود افتراق‌های ظاهری و اختلافات باطنی، امّا در یک چیز، اشـــتراک نظر و همراهی دارند: ســـتیزه جویی بـــا حق و فرار از حقیقت...

امّـــا اینکه کجایند، در یک جمله باید گفت در همه جا!... کافی اســـت به مطبوعات و انتشـــارات خاص آن‌ها که تعدادشان هم بسیار زیاد است سری بزنید یا از پایگاه‌های مجازی محل جولان دادنشان دیدن کنید تا هم نام و نشانی آنان را دریابید و هم ببینید درعین حال که فریادشان از نبود آزادی بلند است، چگونه ارزش‌های اسلامی و مقدسات دینی را وارونه نمایی و حتی معیارهای اخلاقی و انسانی و هویت ملّی را لگد مال هواهای نفسانی و جهالت خود می‌کنند. ســـواد اندک خود را در پوششی از موضوعات نخ‌نما و واژگان بیگانه و مفاهیم متضاد، پنهان و در آشفته بازار رسانه‌های مکتوب و مجازی، به جماعتی کم سوادتر از خود عرضه می‌دارند تا آب زلال معرفت و دانایی را گل‌آلود و ماهی مقصود را صید و در اختیار صیادان بزرگ قرار دهند.